

تار شگفته

سراینده: بهار شکنگی

تار شگفته نوای شوق تو چون شد تا دل زارم ز غصه باز ماند

در تن پر حسرتم امید بریزد در بر من نغمهء نشاط بخواند

تار شگفته در آسمان دل من ظلمت شهبای بی ستارهء یلداست

میچکد اشکم به کوزه های تب آلود قطره گواهی ز بیکرانهء دیاست

تار شگفته ترانه خوان و بسوزان دل سیمی را که یارت از تو جدا کرد

می نگر در بر نگاه مانده به راهت با تو بگوید که هر چه کرد خدا کرد

چشمم بر اهی که آن امید گیران باتن تبار و قلب مهر فروش

باز به این آشیانه پاک بگذارد پنجه کشد بر تو با محبت و سوزش

و اهی که منم دلم شگفته و امشب منظرم تا صدای تار بیاید

ماه درخشان آسمان امیدم از پس شهبای انتظار بیاید

آنکه به آغوش میفشردت را خفته در آغوش کور سرد و سیاهی

پرزده با بالهای بیکنه و پاک رفته به آن سرزمین که نیست گناهی

تار دل بیوا چو تار تو فرهاد از غم مرکت گسست و کشت پریشان

چکنلی شور آفرین و نغمه سرایم مرد و نخنیزد نواز کلبهء ویران